

درس چهارصد و پنجاه و هشتم

نقدِ تطبیقِ وجوبِ ذاتی بر زمان (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و نحنُ بعونِ اللهِ تعالى مُستغنونَ عن هذه التَّجَشُّماتِ فَإِنَّ مناطَ الوجوبِ الذاتيِّ في فلسفتنا هو ضرورةُ طبيعَةِ الوجودِ المطلقِ بما هو وجودٌ مطلقٌ^۱.

مرحوم آخوند پس از ذکر ادله قوم در رد اشکالی که بر مسئله وجوب ذاتی مطرح می شد راجع به مسئله واجب الوجود گفتند: تعریفی که شما برای واجب الوجود ذکر کردید این تعریف بر وجود زمانی هم منطبق است و چون زمان امتناع وجود سابق و امتناع وجود لاحق پس از عدم را دارد پس می توان گفت که زمان از اوصاف ذاتی حق متعال است و وصف ذاتی حق به معنای تغیر و حدوث تدریجی در ذات است و **تعالی عن ذلك**.

جواب هایی برای این مسائل ذکر کردند که عرض شد. مرحوم آخوند نسبت به جواب ها ایراد وارد کردند که این جواب ها مطابق با اصول قوم نیست.

وجوب ذاتی منحصر در وجوب حضرت حق

مطلبی را که خود ایشان ذکر می کنند و تعریفی را که برای وجوب ذاتی می آورند به طور کلی از وجود زمانی رفع شبهه می کند و وجوب ذاتی را منحصر در وجوب حضرت حق می کند. ایشان می فرمایند که وجوب ذاتی در فلسفه ما به چیزی اطلاق می شود؛ ما وجوب ذاتی را به ضرورت وجود مطلق نه مقید **بما هو مطلق** برای ذات می دانیم که یک وجودی برای یک ذاتی مطلق، **بما هو مطلق**، ضرورت داشته باشد و این غیر از مبدأ اعلی ذات دیگر نمی تواند باشد. بله! در عالم خارج وجودات مقیدی برای ذوات، ممکن است ضرورت داشته باشند مانند وجود زمان برای ماهیت زمان **بما أنه متدرج الحصول** و **بما هو حادث بعد عادم**؛ به این منوال. یا وجود مقید برای ماهیات امکانی ضرورت دارد **بما أنه معلول لعلته الغلیا المتقدم بالطبع علی المعلول**.

خب اینها وجوداتی ضروری هستند منتها وجودات مقیده هستند و برای ذات وجوب دارند. اما ذاتی که

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۸۱.

وجود مطلق برای او ضرورت داشته باشد نفس اطلاق، موجب رفع ترکیب و احتیاج از ذات خواهد شد و رفع ترکیب و احتیاج از ذات عبارت از وجود حی قیومی و صمدی است که این احتیاجی به علت مافوق خود ندارد و وجودات دیگر چون جنبه تقید دارند آن حیثیت تقید اقتضاء علت را برای آنها می کند و به واسطه این مسئله، زمان دیگر وجود ذاتی ندارد بلکه خود زمان شأنی از شئونات حضرت حق خواهد شد. زیرا این وجود به عمومیتی که دارد جنبه طبیعت کلیه‌ای که به عنوان عموم صادق بر افراد است را ندارد.

کیفیت وجود طبایع کلیه متواطی

طبایع کلیه متواطی وجودشان به وجود افراد و نفی شان به انتفاء جمیع افراد است. از این نظر یک جنبه سعه‌ای دارند که همه افراد را به ماهیات مختلف دربر دارند. من باب مثال ماهیت انسان ماهیت متواطی است یعنی به همه افراد به یک نحوه صادق است؛ بر زید، عمرو، بکر و اینها همه به یک نحوه صادق است و همه افراد جزئی را با ماهیات مختلفه که مخصوص جزئیات آنها هست - نه از حیث نوعیت - [دربر می گیرد]، از حیث نوعیت که همه واحد هستند اما از حیث صورت هر کدام از اینها اختلاف دارند. آن طبیعت نوعیه همه اینها را دربر دارد و یک عام شمولی نسبت به همه افراد است. حالا باید بینیم که آیا این وجود مطلق که وجوب ذاتی برای ذات حضرت حق است نسبت به سایر خصوصیات و ماهیات چه حیثیتی دارد؟! آیا نسبت به بقیه مانند عام شمولی است؟! در آنجا که ماهیتی معنا ندارد و نوعیت در آنجا می گنجد. آن وجود مطلق خارج از تعریف است و قوام ماهیات به حد ذاتی و تعریف بر آنهاست و وجود عارض بر ماهیات می شود و خودش خارج از ماهیات است.

معنای شمول وجود مطلق

بنابراین این شمولی که در اینجا چه شمولی است؟ شمولی که در اینجا هست شمول سعه‌ای است. یعنی این وجود مطلق به نحوی است که جنبه سعه‌ای دارد و به واسطه آن جنبه سعه‌ای عمومیت پیدا می کند و همه انحاء وجودات را در درون خود متمرکز می کند. این معنای شمول وجود مطلق است. بنابراین این وجود برای ذات اقدس حق وجوب ذاتی می شود و وقتی که این وجوب ذاتی شد نسبت به سایر وجودات مقیده از وجودات امکانیه که از جمله آنها زمان است چه حکمی پیدا می کند؟ حکمش حکم وجود مطلق سعه‌ای نسبت به او است. پس همان طوری که سایر وجودات ممکنه شأنی از شئونات حضرت حق و این وجود است وجود زمانی هم شأنی از شئونات حضرت حق و شأنی از شئونات این وجود ذاتی خواهد بود. من باب مثال یک شأنش مبدعات است یک شأنش مکونات است یک شأنش طبیعیات است یک شأنش تجردات است یک شأنش هم

وجود زمانی است که آن وجود زمانی شأنی از شئون این وجود است و کاری به آن وجود ذاتی حضرت حق ندارد.

معنای وجود ذاتی

چون وجود زمانی وجود مقیدات است پس این وجود مقید داخل در تحت علت اولی خواهد بود. بنابراین این دو باهم ارتباطی ندارند و وجوب ذاتی بر وجود زمانی از این نقطه نظر حمل نمی شود زیرا وجود ذاتی به آن وجودی اطلاق می شود که جنبه اطلاق دارد و وجود زمان جنبه اطلاق ندارد و مقید و متدرج الحصول است و با این کیفیت جواب داده می شود.

و نحنُ بَعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى مُسْتَعْنُونَ عَنْ هَذِهِ التَّجَسُّمَاتِ فَإِنَّ مَنَاطَ الْوُجُوبِ الذَّاتِيِّ فِي فَلْسَفَتِنَا هُوَ ضَرُورَةٌ طَبِيعِيَّةُ الْوُجُودِ الْمَطْلُوقِ بِمَا هُوَ وَجُودٌ مَطْلُوقٌ.

[ما به یاری خداوند تعالی از این سختی ها مستغنی هستیم] چرا ما مستغنی هستیم؟ دلیل ما این است که مناظ و ملاک وجوب ذاتی در فلسفه ما عبارت از ضرورت طبیعت وجود مطلق نه تقید بما هو وجود مطلق است. یعنی وجود مطلق از حیث اطلاقش برای ذات ضرورت داشته باشد.

و ملاكُ الامتناعِ الذَّاتِيِّ هُوَ ضَرُورَةٌ رَفَعُ طَبِيعَةِ الْوُجُودِ مَطْلُوقاً وَ تَحَقُّقُ طَبِيعَةِ كَلِيَّةٍ مِنَ الطَّبَائِعِ الْعَامَةِ الْمُتَوَاطِئَةِ وَ إِنْ كَانَ يَتَحَقَّقُ فَرْدٍ مِنْ أَفْرَادِهَا وَ ارْتِفَاعُهَا بِارْتِفَاعِ جَمِيعِ الْأَفْرَادِ لَهَا لَكِنَّ الْوُجُودَ لَيْسَ شَمُولُهُ وَ انْبِسَاطُهُ مِنْ حَيْثُ عَرُوضِ الْكَلِيَّةِ وَ الْعَمُومِ لَهُ.

و ملاک امتناع ذاتی ضرورت رفع وجود مطلق است که وجود مطلق طبیعتش برای ذات ممتنع باشد مثل شریک الباری و امثال ذلک. و اینکه تحقق یک طبیعت کلیه از طبایع عامه متواطئه اگرچه به تحقق یک از فرد از افرادش و ارتفاع این طبیعت عامه به ارتفاع طبیعتی افرادش برای این طبیعت است لکن وجود [شمول و انبساطش از حیث کلیت و عموم] مثل طبایع عامه نیست اینکه می گوییم: وجود شامل و منبسط و عام است و همه وجودات مقیده را شامل می شود این به خاطر این نیست که کلیت و عموم بر آن عارض شده است. کلیت و عموم در باب ماهیات است و وجود خارج از ماهیات است. یک ماهیتی که دارای سعه است به آن ماهیت کلی می گویند مثل انسان کلی یا ماهیتی که دارای عام است به آن ماهیت عام می گویند مثل رجال، قوم، قریه، الفاضل، الفاضل جمع، اسم جنس و امثال ذلک اینها همه الفاظ عموم و شمول هستند که شامل آن افرادی که در مادون خودشان هستند می شوند. ولی این وجود مطلق به همین نحو شامل افراد مادون است؟ نه، چون این اسم جنس نیست ماهیت ندارد عام نیست اسم جمع نیست الف و لام جمع ندارد نوع نیست و جنس نیست بلکه وجود خارجی از حد تعریف است و او عارض بر طبایع می شود و آنها را محقق می کند. پس این سعه وجودی و عموم وجودی به نحو سعی است نه به نحو جمعی و عامی و کلی.

فرق سعه با عام

سعه با عام فرق می‌کند سعه یعنی دارای توسعه است؛ من باب مثال وقتی شما یک مقداری از یک لیوان آب را در اینجا می‌ریزید این یک قطره در همین جا می‌ایستد و دیگر نمی‌گویند که سعه دارد ولی وقتی که این مقدار را روی این فرش و موزائیک پخش کنید یک دفعه می‌بیند یک محوطه وسیعی را شامل شد درحالی که خودش واحد است. این پخش شدنش جنبه سعی خود ماهیت است اما نه اینکه این عام است، عام نیست یک فرد است و دارید می‌بینید ولی فردی است که حالا من اشتباه کردم این مثال را زدم باید یک مثال دیگر بزنم. مثال آب و جماد؛ این مسئله جماد واحد است این کاغذ که الآن در دست من هست شیء واحد است این لیوان آبی که الآن در دست من هست این هم شیء واحد است و اگر شما این کاغذ را در اینجا بگذارید به همان میزان کمی که عارض بر اوست از این مکان جا می‌گیرد و جنبه سعی ندارد اما وقتی این آب را که ریختید یک مرتبه می‌بینید دایره [و قطرش] این مقدار است ولی وقتی که پخش شد می‌بینید که دایره به شعاع سی سانت هم ایجاد می‌کند. پس این ماهیتاً جنبه سعی دارد؛ سعه و انتشار و نشر دارد ولی این قرطاس جنبه سعه‌ای ندارد و به همان میزانی که آن سطح تعلیمی او عارض بر آن شده است به همان مقدار این فرش را استیعاب می‌کند.

معنای وجود

وجود، مثالش به همین است و وجود جنبه عام ندارد مثل رجل که جمعش رجال می‌شود یا قوم که همه افراد را دربر بگیرد بلکه وجود حقیقتی است که آن حقیقت در همه مقیدات دست‌اندازی کرده است؛ هم بر این دست‌اندازی کرده هم بر آن و ...، نه اینکه ماهیت او به وجود فردی از افراد است. نه، آن مربوط به طبایع کلیه متواپی است. وجود که طبیعت ندارد بلکه این وجود که همه این مقیدات را داخل شده است چون ماهیت ندارد همه ماهیات را در خود گرفته است؛ اگر ماهیت داشت که ماهیت با ما ماهیت دیگر متخالف بالذات است، چطور ماهیت حیوان ماهیت جماد را شامل بشود؟! یا چطور ماهیت مجرد ماهیت [ماده] را شامل بشود؟!

وجود زمان، شأنی از شئونات وجود ذاتی

پس وجود از این باب و از این نقطه نظر همه وجودات مقیده از جمله زمان را شامل شده است. پس وجود زمان شأنی از شئونات وجود ذاتی است و دیگر زمان خودش نمی‌تواند وجود ذاتی داشته باشد.

بَلْ لَهُ إِطْلَاقٌ وَ شَمُولٌ بِنَحْوِ آخَرَ سِبْوَی الْعَمُومِ عَلٰی مَا يَعْلَمُهُ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ.

[بلکه برای او شمول و اطلاق دیگری] غیر از آن عمومی که آن طبایع کلیه دارای آن عموم هستند می‌باشد که [فقط راسخان در علم آن را می‌دانند و] آنها فقط این نحوه اطلاق و شمول را می‌توانند متوجه بشوند

و بدون اینکه ماهیتی برای وجود فرض کنند آن جنبه و تسری را می‌توانند ادراک و تصور کنند.

تلمیذ: مرحوم علامه در توحید علمی و عینی ایرادی بر فلاسفه در نظریه اینکه آیا وجود مقول به تشکیک است یا نیست وارد کردند و در آنجا فرمودند که خود وجود مقول به تشکیک نیست ولی مظاهر مقول به تشکیک است و ماهیات و ظروفی که وجود بر آنها عارض می‌شوند مقول به تشکیک است و این بستگی به این دارد که چقدر از این وجود بهره بگیرند، در واقع آن مظهریت برای وجود مقول به تشکیک است.^۱

استاد: یعنی اصلاً در آن حاق و حقیقت وجود تشکیک معنا ندارد و مظاهر وجود یعنی همین شئونات وجود که ایشان هم می‌خواهند بگویند، همین مطلب است.

فَوَجُوبُ حَقِيقَتِهِ الْكَامِلَةُ يَسْتَلْزِمُ وُجُوبَ جَمِيعِ شُعْبِهِ و مَرَاتِبِهِ و فِرْوَعِهِ و اِمْتِنَاعُ هَذِهِ الْحَقِيقَةِ يَسْتَلْزِمُ اِمْتِنَاعَ جَمِيعِ مَرَاتِبِهِ و اَنْحَاءِهِ و تَجْلِيَاتِهِ.

وجوب حقیقت وجود که آن حقیقتش حقیقت کامله است مستلزم وجوب جمیع شعب و مراتب و فروغش است؛ استلزام وجوب همه اینها را خود دارد و همه شعب به وجود او وجوب دارند همه مراتب تشکیکیه به وجوب او وجود دارند و همه فروع؛ وجودات مقیده، زمانیه، غیر زمانیه، مبدعات، مکونات، عالم کون و فساد و عالم مجردات، همه اینها شعب و مراتب وجود هستند که همه اینها باید وجوب داشته باشند منتها وجوبشان به این حقیقت وجود برمی‌گردد نه اینکه وجودشان وجود استقلالی است و این وجوبشان وجوب مقید می‌شود درحالی که ما وجوب ذاتی را وجوب مطلق دانستیم و امتناع این حقیقت امتناع جمیع مراتب و انحاء و تجلیاتش را استلزام دارد.

فَالزَّمانُ بِهَوِيَّتِهِ الْاِتِّصَالِيَّةِ الَّتِي هِيَ اَفْقُ التَّجَدُّدِ و النَّقْضِ و عَرشُ الْحَوادِثِ و التَّغْيِيرِ شَأْنٌ و اِحْدٌ مِنْ شُؤْنِ الْعِلَّةِ الْاُولَى و مَرْتَبَةٌ ضَعِيفَةٌ مِنْ مَرَاتِبِ نَزُولِ الْوُجُودِ فَيَكُونُ اَضْعَفَ الْمَمْكَنَاتِ وُجُوداً و اَخْسَ الْمَعْلُومَاتِ رَتْبَةً.^۲

زمان به همان حقیقت خارجی اتصالی خودش - زمان امر اتصالی است - این زمان افق تجدد و تقضی و عرش حوادث و تغایر است یعنی زمان یک حقیقت خارجی تجدد و تقضی و دربرگیرنده همه حوادث و تغایرات است و همه امور حادث داخل در تحت زمان هستند. این زمان یکی از شئون علت اولی و یکی از اقسام نزول مراتب وجود است و مرتبه ضعیفه‌ای از مراتب نزول وجود است [پس از نظر وجود اضعف ممکنات است و از نظر رتبه، اخس معلومات است]، به خاطر اینکه اصلاً هیچ هویت خارجیه‌ای در واقع ندارد بلکه یک چیز ضعیفی به عنوان امر متدرج الحصول است که بر حوادث خارجیه عارض می‌شوند. باز هم حوادث خارجیه وجود خارجی دارند من باب مثال کتاب وجود خارجی دارد، فرش وجود خارجی دارد ولی اینکه کتاب در ضمن یک ساعت درست می‌شود این تدریجی بودنش هم یک وجود ضعیفی است که باز

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۷۱.

۲. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

حصّه‌ای از وجود دارد که قائم به این کتاب است و این کتاب هم قائم به آن علت اولی است پس آن وجود قائم به همان علت اولی خواهد شد، درست شد؟!

بنابراین وجود زمان که یک وجود اتصالی است درعین حال که یک حقیقت خارجیه است جدای از ذات پروردگار نیست چون وجود سعه‌ای پروردگار همه - از جمله خود زمان - را گرفته است. پس بر زمان از نقطه نظر وجوب ذاتی، وجوب ذاتی نمی چسبد. وجوب ذاتی اختصاص به ذات پروردگار دارد چون ما وجوب ذاتی را وجوب مطلق دانستیم که برای ذات ضرورت دارد و امتناع ذاتی را رفع این وجود مطلق می دانیم که برای یک ذاتی امتناع دارد مانند شریک‌الباری که خود طبیعت وجود به عنوان اطلاق خودش از او منتفی خواهد شد.

پس زمان در اینجا چه جایگاهی دارد؟ آیا زمان هست یا نه؟ ایشان می گویند که زمان هست لکن زمان به عنوان یک وجود ضعیف و وجود مقید شأنی از شئون حضرت حق است که آن زمان در تکوین اعیان خارجی دخالت پیدا می کند پس همان طوری که وجود حضرت حق یک امر را در خارج مکون است؛ ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۱ که خلقت در اصلش منوط به اراده و مشیت پروردگار است این خلقت مانند مجردات خلقت ابداعی نیست است بلکه خلقتی است که با زمان همراه است و زمان به عنوان وجود ضعیف در ضمن این خلقت تدریجی خودش را در خارج نمایان و ظاهر می کند.

بنابراین زمان معلول برای علت اولی است نه اینکه وصف ذاتی برای علت اولی باشد. پس دیگر اشکال حل شد؛ اینکه شما گفتید که وجوب حضرت متصف به زمان است و چون متصف به زمان است پس در ذات حضرت حق تغیر و حدوث است، در اینجا منتفی می شود چون وجود حضرت حق وجود اطلاق است ولی زمان وجودش اطلاق نیست بلکه عرضی است که بر مکونات خارجی عارض می شود.

تلمیذ: آیا ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ناظر به زمان است؟ ... تدریج زمانی آن نخواهد بود

استاد: شاید همین تدریج تکوینی مدنظر باشد، شاید اول گاز بوده و بعد ...

تلمیذ: دارد: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ﴾ ...

استاد: ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ به همان سماوات برمی گردد.

تلمیذ: دارد ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ یعنی همه مراتب هفت‌گانه از جمله مجردات را هم شامل می شود.

استاد: این سماوات با آن سماوات فرق می کند، این سماوات یعنی همین طبقات ماده و با آن فرق می کند.

تلمیذ: این از کجای آیه مشخص می شود؟

^۱ . سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۹۵:

«خدا آن کسی است که آسمان‌ها و زمین و هر چه که میان آن دو است را در مدت شش روز آفرید.»

استاد: از همین ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ چون دوری که دارد مقصود از آن دور تکوّناتی است که بر ...

استاد: آیه دقیقش چیست؟

تلمیذ: ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ آسَىٰ تَوَىٰ عَلَىٰ آلِ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ فَسُوءَ كَلِمَاتٍ بِهٖ خَبِيرٌ﴾^۱.

منظور از ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ در آیه ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا...﴾

استاد: بله [پس] مطلب ایشان [درست] است، ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ یعنی در شش دور که مقصود همان عوالم

لاهورت، جبروت، ملکوت و عالم مثال است که اینها همه مثال هستند تا ارض که دیگر جنبه مادی دارد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

^۱ . سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۹۵:

«خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و هر چه که میان آن دو است را در مدت شش روز آفرید؛ و پس از آن بر عرش استیلا یافت. برای شما غیر از او هیچ صاحب اختیاری و هیچ شافعی نیست! آیا شما متذکر نمی شوید؟!»